

دادگری پدیده‌ای از هویت ایرانی

بخش دوم

دکتر پیروز مجتهدزاده *

یعنی همانا من دادگری را از خسرو انوشیروان آموخته‌ام. در دوران اسلامی، هنگامی که ایران به دست عربیان افتاد، ایرانیان به تشیع رو کردند. «دادگری» را در کنار توحید، نبوت، امامت و معاد از اصول دین تازه خود شمردند و بر خود بالیدند. این گونه بود که یکی از آرماتهای دیرین ایرانی (دادگری و برابری) به اصول باورهای دینی تازه ایرانیان پیوست و در ژرفای هویت ایرانی جایی برجسته‌تر یافت.

در سراسر تاریخ اسلامی ایران، عارفان و اندیشمندان فرمانروایان را به دادگری فراخوانده‌اند و ادبیات سیاسی فارسی سرشار است از اندرز به فرمانروایان. سعدی می‌فرماید:

به نوبتند ملوک اندرین سه پنج سرای
کنون که نوبت توست ای ملک به عدل گرای
یا خاقانی شروانی در نژاد ایوان مداین، بعنوان پایتخت دادگری در جهان کهن، و در گوشزد کردن پیامدهای شوم بی‌عدالتی می‌گوید:

ما بارگه دادیم، این رفت سستم بر ما
بر کاخ ستمکاران تا خود چه رود خزلان
گلستان و بوستان سعدی، شاهنامه فردوسی، اندرزنامه‌هایی چون اخلاق ناصری از خواجه نصیر طوسی و سیاست‌نامه از خواجه نظام‌الملک و صدها اثر ارزنده ادبی

برابری و دادگری دو مفهوم توأمانند. از راه برابری است که دادگری پدید می‌آید و این هر دو ریشه‌هایی ژرف در هویت ایرانی دارند. آنگاه که کورش کبیر بابل را گشود و در آنجا برابری همه مردمان در فدراتیو هخامنشی را فرمان داد، دادگری را در آن جامعه بزرگ بنیاد گذارد و آن‌گاه که تشیع در اسلام دادگری را از اصول دین شناخت، برابری مردمان و عدالت میان آنان را از ضروریات اعتقادی و اجرایی در امور هر دو جهان آدمیان دانست.

تاریخ‌های نوشته شده از سوی رقیبان و دشمنان ایران گفته‌اند و می‌گویند که آرمان بزرگ برابری مردمان در ایران در سراسر دوران هخامنشی پیگیری شده است، چنان که داریوش بزرگ در سنگ‌نوشته‌هایی که از خود بر جا گذاشته است پیوسته از خدای خود می‌خواهد که در برقراری عدالت میان مردمان او رایاری دهد. آنگاه که نوبت به ساسانیان رسید، خسرو انوشیروان مفهوم عدل و دادگری را به اوجی تازه رساند. گرچه هستند کسانی که دادگری انوشیروان را انکار می‌کنند، ولی حتی از رقیبان سیاسی ایران در دوران ساسانی آثار و اسنادی بر جا مانده که دادگری او را تأیید می‌کند. برای نمونه، مقدسی معروف به البشاری، تاریخ و جغرافیانویس عرب در سده‌های نخستین اسلامی از قول خلیفه دوم آورده است: «أنتی تعلمت العدل من کسری».

پدید آمد، از تاریخ باستانی خود آگاه می‌شدند. یهودیان در نوشته‌های تاریخی خود دید دوستانه‌تری نسبت به ایران داشته‌اند، ولی این نوشته‌ها مربوط به بخشهایی است که روابط ایران و یهود را در بر می‌گیرد. به گفته دیگر، این نوشته‌ها به نخستین سالهای دوران هخامنشیان محدود می‌شود، بویژه دوران کوروش، هنگامی که وی اسیران یهودی در بابل را آزاد ساخت:

شکیبایی و مهربانی که کوروش بزرگ و برخی از جانشینانش نسبت به یهودیان نشان دادند، جای شگفتی نمی‌گذارد که چرا آنان از ایرانیان به نیکی یاد کرده‌اند و روزگاران درازی به آنان وفادار مانده‌اند. به هنگام فتح بابل در ۵۳۹ پیش از میلاد، کوروش یهودیان را در آن سرزمین به اسارت یافت. . . . پادشاه هخامنشی همدردی طبیعی با آنان احساس کرد. . . . (بار هاندن آنان از اسارت) تردیدی نیست که وی پیشگویی اشعیای پیامبر (سوره xliv) را عملی می‌کرد.^{۲۳}

تاریخ‌شناس انگلیسی، لاکهارت، پس از سخن بالا، آیه مربوط از سوره یاد شده در تورات را چنین نقل می‌کند: «این پروردگار شماست . . . که از کوروش می‌گوید، او شبان (جویان) من است و در زمین آن گند که خواسته من است: حتی به اورشلیم (بیت المقدس - قدس در اسلام) گوید که تو دوباره ساخته خواهی شد و به معبد، که سنگ زیربنای تو گذاشته خواهد شد. . . .»^{۲۴} حکومت هخامنشی (۳۳۰-۵۵۹ پ. م) در چارچوب سازمانی اداری، دربرگیرنده ساتراپ‌ها یا پادشاهان

● تاریخ‌های نوشته شده از سوی رقیبان و دشمنان ایران گفته‌اند و می‌گویند که آرمان بزرگ برابری مردمان در ایران در سراسر دوران هخامنشی پیگیری شده است، چنان که داریوش بزرگ در سنگ‌نوشته‌هایی که از خود بر جا گذاشته است پیوسته از خدای خود می‌خواهد که در برقراری عدالت میان مردمان او را یاری دهد.

دیگر شاهان و فرمانروایان را به برپایی عدالت و حکومت مردمی (دولت خوب = good government) از راه گسترش دادگری فراخوانده‌اند.

در جهان مدرن (جهان دموکراسی)، برابری و دادگری در پرتو حاکمیت مطلق قانون در جامعه واقعیت می‌یابد و «دموکراسی» چیزی نیست جز حاکمیت مطلق قانون عادلانه؛ همانگونه که ایرانیان در آستانه انقلاب مشروطیت و رو کردن به اندیشه‌های تازه مردم‌سالاری، بیش از هر چیز، خواستار برپایی «عدالت‌خانه» بودند، و ایرانیان در دوران انقلاب اسلامی در پی دسترسی به دادگری، از راه حاکمیت قانون، خواهان شکل‌گیری برابری‌های قانونی در یک نظام مردم‌سالار واقعی هستند. بدین‌سان، دادگری، آمیخته با مفهوم برابری، که انگیزه تاریخی شیوه ایرانی اداره سیاسی جامعه است، در مقام یک آرمان ملی تاریخی، از عوامل شکل‌دهنده هویت ایرانی شمرده می‌شود.

در این زمینه، گفتنی است که رو کردن به شعار «عدالت» در دولت کنونی ایران نمی‌تواند امری تصادفی شمرده شود که ناشی از خلأ سیاسی-فرهنگی باشد. بی‌گمان این رویکرد تازه برای تحقق بخشیدن به دموکراسی در ایران در راستای عملی ساختن لازمه‌های هویت فرهنگی-تاریخی ایران واقعیت می‌یابد که هم ریشه در میراث فرهنگی-تاریخی ایران باستان دارد و هم از فرهنگ اسلام شیعی مایه می‌گیرد. این رویکرد گویای آن است که ایران امروز از یک سو از «عدالت» و دادگری بعنوان یک آرمان ملی تاریخی آگاهی دارد، و از سوی دیگر، نیاز واقعی جامعه کنونی برای رسیدن به دموکراسی از راه برقراری عدالت و دادگری درک می‌شود و این تحسین برانگیز است؛ اما باید توجه داشت که عدالت یا دادگری به اجرا در نمی‌آید مگر از راه واقعیت یافتن حاکمیت مطلق قانون، و واقعیت یافتن «حاکمیت مطلق قانون»، چیزی جز واقعیت یافتن دموکراسی نیست: قانونی که در گذر زمان به گونه بلندترین و استوارترین بار و پناهگاه ملت و کاراترین ابزار دفاع از حقوق شهروندان و دولت در برابر هم، و به اهرمی کارساز در تسهیل روابط سالم و سودمند میان ملت از یک سو و دولت و دیگر مراکز قدرت در جامعه از سوی دیگر، درآمده باشد.

ایران در دوران باستان

خود ایرانیان، تا همین اواخر، از تاریخ باستان خود از راه آثار تاریخ‌نویسان اسلامی و عرب و از افسانه‌های حماسی شاهنامه فردوسی (۱۰۲۰ م.) که بر پایه ترجمه کتاب گمشده خدای نامه در اواخر دوران ساسانی (۶۵۱-۶۲۴ م.)

مشترک المنافع دین و آیین و داوران ویژه خود داشتند که از سوی شاه شاهان پشتیبانی می‌شد. . . . ۲۶

به پاسداری استقلال و هویت فرهنگی ملت‌های گوناگون در نظام فدراتیو بود که شاه شاهان خود را به دین ویژه‌ای بسته نمی‌ساخت. ۲۷ به هنگام گشودن سرزمینی تازه، مردمان آن آزاد بودند دین و قانون و آیینهای ویژه خود را حفظ کنند و شاه بزرگ تلاش می‌کرد رفاه آنان در جامعه بزرگ هخامنشی تأمین شود. به هنگام گشودن بابل، کوروش یهودیان دربند را آزاد کرد و به اورشلیم بازگرداند. او در بابل از خدای پارسیان یاد نکرد، بلکه به درگاه مردوخ خدای بابل نیایش کرد و فرمان به آزادی و خودمختاری بابلیان در سرزمینهای مشترک المنافع هخامنشی داد. ۲۸

هنگامی که در بابل بود، فرمان یا منشوری صادر کرد که متن آن هنوز برجا مانده است. ۲۹ در این منشور، وی برابری همه مردمان و دادگری برابر را برای همه آنان در سراسر سرزمینهای مشترک المنافع فرمان داد. در آنجا، گذشته از عنوان‌هایی چون پادشاه انزان (انسان) و پادشاه چهار گوشه گیتی، ۳۰ وی خود را پادشاه بابل، سومر، و آکاد خواند و بدین گونه موجودیت خودمختار بابل را پاس داشت و با بابلیان اسیر کننده یهودیان و یهودیان دربند در بابل یکسان رفتار کرد. این برخورد روشن بینانه سیاسی، به وابسته شدن داوطلبانه شماری از مردمان دیگر سرزمین‌ها، از جمله برخی دولت-شهرهای ایونی و قبرس به این نظام انجامید. ۳۱

حتی گمان می‌رود که مردمان سرزمینی یونانی که امروز «قبرس» خوانده می‌شود، نام سرزمین خود (Cyprus) را به گونه‌ای از به هم آمیختن نام «کوروش = Cyrus» و «پارس = Parsa» ساخته باشند؛ همچنان که شاید نام کنفدراسیون قبیله‌ای «قریش = Quraish» در شبه جزیره عرب، از خویش عربی نام «کوروش» در آن دوران بوده است.

داریوش قلمرو هخامنشی را به بیست کشور با سازمان‌های اداری محلی ویژه که هر یک زیر نظر یک ساتراپ بود تقسیم کرد؛ میزان مالیات هر ساتراپ را مشخص ساخت و مأمورانی برای گردآوری مالیات در هر کشور گمارد و بازرسانی سیار که «چشم و گوش» شاه بزرگ خوانده می‌شدند، به سراسر ایران روانه کرد تا کار ساتراپ‌ها و فرماندهان و گردآورندگان مالیات را بررسی و به شاه گزارش کنند؛ سکه‌های زرین «دریک» و سیمین «سیگلو» را رایج کرد تا داد و ستد بازرگانی در سراسر ایران آسان گردد؛ جاده شاهنشاهی را، از شوش در خوزستان تا سارد در

● دادگری، آمیخته با مفهوم برابری، که انگیزه تاریخی شیوه ایرانی اداره سیاسی جامعه است، در مقام یک آرمان ملی تاریخی، از عوامل شکل دهنده هویت ایرانی شمرده می‌شود.

خودمختار، فرماندهان نیروهای سواره و پیاده و دریایی، گردآورندگان مالیات، بازرسان اداری و همچنین با گستراندن ارتباطات زمینی و دریایی، مفهومی سیاسی پیدا کرد. همچنین، با تقسیم سرزمین‌ها به ساتراپی‌های گوناگون که هر یک سازمان اداری ویژه خود داشت، مفهومی جغرافیایی به «حکومت»- یعنی ساختار سیاسی عمودی که سرزمین چهره افقی آن است- در آن دوران داده شد و چنین بود که همراه این نخستین پدیده حکومتی، نخستین نظام فدراتیو، به معنی حقیقی، نیز پدیدار آمد که به گونه نادرست در باختر زمین «امپراتوری = امپراتوری پارس» خوانده می‌شد. هخامنشیان یک نظام حکومتی فدراتیو یا یک مشترک المنافع چند ملیتی را بنیاد نهادند که توانمندی جهانی شدن داشت. این نظام فدراتیو از هندوستان در خاور زمین تا گپ (مصر) در باختر زمین گسترده بود و بیشتر بخشهای جهان متمدن آن روزگاران را دربر می‌گرفت. بنیانگذار این حکومت فدرال، کوروش بزرگ (۵۲۹-۵۵۹ پ. م.) نخست بر کشور پارس (بخش جنوبی ایران) در امپراتوری مادها (۷۰۹-۵۵۹ پ. م.) شاهی داشت. وی و جانشینانش این کشور را گستراندند و از آن فدراتیو پهناور و پیشرفته‌ای پدید آوردند. آنان قلمرو خود را به چهل ساتراپی تقسیم کردند که سرزمین‌های میان ماورای آمودریا، سند، ماورای قفقاز تا حدود آنچه امروز ملداوی خوانده می‌شود، ماورای اردن و سوریه، میان رودان (بین النهرین) و قبرس، گیت و لیبیه ۲۵ و جنوب خلیج فارس را دربر می‌گرفت. هر یک از این سرزمین‌ها را پادشاهی خودمختار اداره می‌کرد، در حالی که شاه شاهان در پایتخت در پارس بر سراسر کشور بزرگ سروری داشت. شاه شاهان آورنده قانون نبود، بلکه پشتیبان سروری داشت. شاه شاهان آورنده قانون نبود، بلکه پشتیبان سروری داشت. شاه شاهان آورنده قانون نبود، بلکه پشتیبان سروری داشت.

قانون مادها و پارس‌ها که دگرگون ناشدنی بود، قانونی مقدس شمرده می‌شد. . . . دیگر ملت‌های این

این کتابخانه بعدها، به هنگام هجوم عربان به مصر، از میان رفت.

نوشته‌اند که به هنگام فتح ایران، اسکندر مقدونی در تخت جمشید ادعا کرد که جانشین برحق داریوش سوم است. فردوسی (۱۰۲۰ میلادی) درباره این رویداد در شاهنامه چنین آورده است: پس از گشایش ایران، اسکندر نامه‌ای به نجبگان و برجستگان جامعه نوشت و از اینکه دارا (داریوش سوم)، پادشاه آنان را نابود کرده است از آنان پوزش خواست و ادعا کرد: اگر دارا نیست من اینجا هستم و ایران همان است که از آغاز بوده است. آنگاه از ایرانیان خواست که به آرمان‌های ایرانی عدالت خواهی و اندیشه‌های «دادگری» که از آغاز وجود داشته است، وفادار مانند و اعلام کرد که دادگری آرمانی است که رسیدن به آن هدف مأموریت او در ایران خواهد بود.^{۳۶}

بدانید که امروز دارا منم

گر او شد نهان آشکارا منم

همان است ایران که بود از نخست

باشید شادان دل و تندرست

جز از نیکنامی و فرهنگ و داد

ز رفتار گیتی مگیرید یاد

اسکندر ساختار سیاسی دوران هخامنشی را نگهداشت و در امپراتوری تازه خود پیاده کرد و بدین سان آیین

کرانه‌های دریای اژه، با شاخه‌هایی به تخت جمشید و دیگر مراکز مهم، ساخت^{۳۲}؛ فرمان داد نقشه این جاده و نقشه کشورهای متمدن در درازای آن روی صفحه‌ای بزرگی^{۳۳} کشیده شود که باید نخستین نقشه جغرافیایی گویای جزئیات در تاریخ بشر باشد^{۳۴}، دستگاه پستی با استقرار افراد و اسبان تازه نفس در مسافت‌های به نسبت کوتاه، بنیاد نهاد؛ و به کندن کانالی در مصر فرمان داد تا دریای سرخ را، از راه رود نیل (پیراوا)، به مدیترانه پیوند دهد.^{۳۵} سنگ نوشته‌ای در ذقادیق، نزدیک سوئز، پیدا شده که سخن زیرین بر آن نقش شده است، گفته‌ای که آشکارا نمایانگر دل‌بستگی هخامنشیان به بهره‌گیری بازرگانی از راه‌های دریایی است:^{۳۶}

چنین گوید داریوش شاه، من پارسیم و به یاری پارسیان گیت (مصر) را گرفتم. من فرمان دادم به کندن این کانال از رود پیراوا به دریایی که از پارس بدینجا رسد. این کانال کنده شد چنان که من فرمان دادم.^{۳۷}

هدف این برنامه‌ها افزایش رفاه اقتصادی از راه بیشتر به هم پیوستن ملت‌های گوناگون در چارچوب نظام حکومتی فدرال هخامنشی بر پایه بازرگانی بود و آن نظام پیشرفته را به درستی شایسته‌ی عنوانی چون ملت‌های «مشترک المنافع نیمه مستقل» می‌ساخت.

آر. ا. ج. میجر، تاریخ‌شناس معتبر سده نوزدهم بریتانیا در این زمینه می‌نویسد:

با به هم پیوستن سراسر آسیای باختری و مصر در یک امپراتوری (سرزمینهای مشترک المنافع) پایدار، پارسیان (هخامنشیان) امکانات تازه‌ای برای پیشبرد زندگی اقتصادی بشر مطرح ساختند. داریوش بزرگ (۴۸۵-۵۲۱ ق.م) ارزش پیوستن پارس به هند و مصر، از راه دریا و خشکی، را دریافته بود.^{۳۸}

نقشی که شاهان پارسی در نظام فدراتیو هخامنشی در پیشبرد شهروندی بشر داشتند چنان گسترده و پر اهمیت بود که جهانیان این مجموعه بزرگ از ملت‌های نیمه مستقل را که آنان بنیاد نهادند، در سراسر تاریخ به پارسیان نسبت دادند و کشور ایران را تا همین اواخر «پارس = Persia» می‌خواندند.

نخستین هجوم بیگانه که سبب ویرانی گسترده و انتقال نوشته‌ها و اسناد تاریخی دوران هخامنشی شد، یورش مقدونیان بود. اسکندر به جای نابود کردن این نوشته‌ها، فرمان داد آنها را به مصر بردند و در کتابخانه‌ای با شهرت جهانی که وی در اسکندریه ساخته بود جای دادند. گویند که

● عدالت یا دادگری به اجرا در نمی‌آید مگر از راه واقعیت یافتن حاکمیت مطلق قانون، و واقعیت یافتن «حاکمیت مطلق قانون»، چیزی جز واقعیت یافتن دموکراسی نیست: قانونی که در گذر زمان به گونه بلندترین و استوارترین بارو و پناهگاه ملت و کاراترین ابزار دفاع از حقوق شهروندان و دولت در برابر هم، و به اهمی کارساز در تسهیل روابط سالم و سودمند میان ملت از یک سو و دولت و دیگر مراکز قدرت در جامعه از سوی دیگر، درآمده باشد.

بخشی از این میراث کهن است. این پدیده از راه ساختار حکومتی امپراتوری واپسین روم (روم مقدس) و بازپیدایی آن در قرون وسطی، به جهان امروز رسیده است؛ از راه پدیده‌هایی چون سرداری و شوالیه‌گری که به گونه‌ای ابهام‌آمیز و در پوششی کلتیک-ژرمانیک به جوامع اروپایی راه یافت و بعدها سیمایی مسیحی پیدا کرد.

به هر رو، از آنچه صدها تاریخ‌شناس و تاریخ‌دان غربی و عرب گفته‌اند این نتیجه برمی‌آید که ایرانیان در دوران هخامنشی یک نظام سیاسی تازه و فدرال مانند پدیدار آورده‌اند و یکی از نخستین گونه‌های نظام سیاسی استوار بر احترام به هویت‌های ملی و مذهبی و قومی مردمان را با گرایش‌های جهانی آن آفریده‌اند. این نظام سیاسی که به گونه فدراسیونی از ساتراپی‌های نیمه مستقل گسترش یافت، در روزگار ما بیشتر «امپراتوری هخامنشی» یا «امپراتوری پارس» خوانده می‌شود. با در نظر داشتن مفهوم رومی «امپراتوری»، نظام سیاسی پدید آمده از سوی ایرانیان در آن دوران رانمی‌تواند یک امپراتوری شناخت. آن نظام، یک نظام سیاسی فدراسیونی بوده از اقوام مشترک المنافع که ساتراپی‌های

کشورداری ایرانی را گستره‌ای جهانی داد و نخستین گام را در باختر زمین برای گسترش اندیشه‌های ایرانی برابری و دادگری حکومتی (دولت خوب = good government) در زمینه پیشبرد اندیشه‌های دموکراتیک غربی برداشت. گرچه این ساختار حکومتی فدراتیو در دوران جان‌نشینان اسکندر (سلوکیان) دستخوش دگرگونی‌هایی شد، ولی شیوه فرمائروایی بر پایه آزادی و برابری انسان‌ها از ادیان و فرهنگ‌های گوناگون در یک نظام فدراتیو به اندیشه‌های هلنیستی Helenistic رسوخ کرد و راه را برای اندیشه‌های دموکراتیک غربی هموار ساخت.

این حقیقت که هجوم اسکندر به ایران چنین انگیزه‌هایی فلسفی و فرهنگی داشته و شهروندی پیشرفته ایران در دوران هخامنشی جلب‌کننده اصلی توجه وی بوده، به تأیید شماری از تاریخ‌دانان و دانشمندان برجسته رسیده است. در پاسخ نامه‌ای از نگارنده، ژان گاتمن، پلر جغرافیای سیاسی جدید، در ۱۷ ژوئن ۱۹۸۷ نوشت:^{۲۰}

... ایران می‌بایست به بخش باختری جهان بشری تعلق داشته باشد و به گمان من، این همان چیزی بوده که اسکندر کبیر مقدونی، شاگرد ارسطو، که به همین دلیل در راستای آیین بزرگ فلسفی قرار گرفته، در ایران یافته و تا آن اندازه توجهش را جلب کرده که تصمیم گرفته است ساختاری مسالمت‌آمیز و بر پایه همکاری‌های چندملیتی میان ایرانیان و یونانیان در درون امپراتوری بزرگی که می‌ساخت، پدید آورد...

اگر این انگیزه اصلی حمله به ایران بوده، بی‌گمان اسکندر توانسته است جلوه‌هایی از آن پدید آورد. ترجمه یونانی تاریخ نوشته‌های هخامنشی در اسکندریه و آنچه ایرانیان از یونانیان آموخته‌اند، شالوده‌ای به وجود آورد که شهروندی جهانی انسان امروزین روی آن ساخته شده و تکامل یافته است. دانشمند برجسته ایتالیایی فیلیپانی - رنکنی می‌نویسد:^{۲۱}

میراثی که از ایرانیان برای باختر زمین مانده و هنوز در ایدئولوژی و اندیشه و در ساختارهای فرهنگی باختر زمین نمود دارد، فراوان است. اگر ریشه‌یابی و تشخیص چهره حقیقی این پدیده‌های ایرانی در تمدن باختر زمین گاه دشوار می‌نماید، بدان علت است که این میراث از راه فرهنگ‌های واسطه به باختران رسیده و جلوه‌هایی باختری یافته است... آنچه می‌توانیم «ساختار عمودی حکومت = state» نامش دهیم،

● به پاسداری استقلال و هویت فرهنگی ملت‌های گوناگون در نظام فدراتیو بود که شاه شاهان خود را به دین ویژه‌ای بسته نمی‌ساخت. به هنگام گشودن سرزمینی تازه، مردمان آن آزاد بودند دین و قانون و آیینهای ویژه خود را حفظ کنند و شاه بزرگ تلاش می‌کرد راه آنان در جامعه بزرگ هخامنشی تأمین شود. به هنگام گشودن بابل، کوروش یهودیان دربند را آزاد کرد و به اورشلیم بازگرداند. او در بابل از خدای پارسیان یاد نکرد، بلکه به درگاه مردوخ خدای بابل نیایش کرد و فرمان به آزادی و خودمختاری بابلیان در سرزمینهای مشترک المنافع هخامنشی داد.

● اسکندر ساختار سیاسی دوران هخامنشی را نگهداشت و در امپراتوری تازه خود پیاده کرد و بدین سان آیین کشورداری ایرانی را گستره‌ای جهانی داد و نخستین گام را در باختر زمین برای گسترش اندیشه‌های ایرانی برابری و دادگری حکومتی (دولت خوب = good government) در زمینه پیشبرد اندیشه‌های دموکراتیک غربی برداشت. گرچه این ساختار حکومتی فدراتیو در دوران جانشینان اسکندر (سلوکیان) دستخوش دگرگونی‌هایی شد، ولی شیوه فرمانروایی بر پایه آزادی و برابری انسان‌ها از ادیان و فرهنگ‌های گوناگون در یک نظام فدراتیو به اندیشه‌های هلنیستی رسوخ کرد و راه را برای اندیشه‌های دموکراتیک غربی هموار ساخت.

پیرامونی در آن، در قیاس با ساتراپی‌های درونی (پارس و اطراف آن)، استقلال بیشتری داشته‌اند، در حالی که حکومت بر آن فدراسیون پهناور، در بیشتر دوره‌ها، در دست ساتراپی‌های درونی یا مرکزی (پارس و دیگران، مانند خراسانیان) بوده است. نظام سیاسی یاد شده این امکان را به گروه‌های انسانی گوناگون در فدراسیون می‌داده که هویت فرهنگی و مدنی ویژه خود را گسترش دهند. پارسیان و دیگر مردمان ایرانی در این فدراسیون، در رشته‌های گوناگون علوم و فلسفه زمان پیشرفت‌های بسیار به دست آوردند. پارسیان با خدماتی که به گسترش میراث مشترک تمدن بشر کردند، همراه و هم‌پا با اقوام هند و ایرانی موجود در همسایگی و نزدیکی خود، مانند سکاییان، هیتالیان، مادها، تیورها، آماردها، پارت‌ها (خراسانیان)، و دیگران، هویتی ویژه در چارچوب «ایرانی» بودن پدید آوردند و این هویتی است که در گذر روزگار گسترش و تکامل پیدا کرده و قوام یافته است. هر اندازه دشمنان هویت ایرانی (مانند حزب بعث پیشین عراق) این تمدن و این هویت را «امپراتوری پارس» بخوانند و پیروان قوم‌گرایی‌های جدایی‌خواهانه از این دشمن کامی‌ها اثر پذیرفته باشند و بخواهند از راه بدگویی و یلوه‌سرایی درباره «پارس» و «پارسیان»، ایران را به سوی تجزیه بکشانند، راه به جایی نخواهند برد چرا که نگهدارنده ایران همان آیکونوگرافی چند هزار ساله‌ای است که ایران را پدید آورده و در کوره زمان گذاخته و از هویت ایرانی آلیاژی ساخته است که در مقام «علت وجودی» (raison d'etre) ایران، اقوام ایرانی را در بهینه این مرز و بوم به هم پیوسته و پابرجا داشته است.

می‌شود.^{۴۳}

فردوسی پس از شرح گفت‌وگوی بهرام گور با نماینده سیاسی (سفیر) روم در تیسفون درباره شیوه‌های متفاوت دیپلماسی و کشورداری ایرانی و رومی،^{۴۴} می‌گوید که وره‌رام چهارم یا بهرام گور (پادشاهی از ۴۲۰ تا ۴۳۸ میلادی) پس از پیروزی در نبردهایش با تورانیان، دستور داد ستون‌هایی مرزی میان ایران و توران ساخته شود و تصمیم گرفت رود جیحون (آمو دریا) مرز آبی دو کشور باشد؛^{۴۵}

بر آورد میلیلی ز سنگ و ز گج

که کس راز ایران و ترک و خلیج

نبودی گنر جز به فرمان شاه

همان نیز جیحون میانجی به راه

(در متن اصلی به جای گج «گنج» آمده است که به گمان

باید نادرست باشد و منظور از خلیج در اینجا «مردمان دیگر»

مفهوم «ملیت» یا هویت ایرانی تا دوران ساسانی قوام و گسترش یافت و این دوران، دوران پیشرفت‌های خیره‌کننده در زمینه مفاهیم حکومت، سرزمین، ملیت، و هویت بود. با پیدایش عنوان سیاسی «ایران‌شهر»، به جای «ایرانا» یا باستانی، در میانه سده‌های ساسانی برای سرزمین‌های ایرانی عضو فدراسیون، ایرانیان مفهوم سرزمین سیاسی یا «کشور» را در قیاس با مفاهیم مدرن جغرافیای سیاسی، پدید آوردند.^{۴۶} واژه «شهر» در فارسی کهن و میانه به معنای «کشور» بوده، چنان که در جغرافیای سیاسی مدرن به کار می‌رود. ایرانیان پیرامون ایران‌شهر را با مرزهایی واقعی مشخص کردند، گفتنی است که شاید برای نخستین بار در تاریخ باشد که به جای نسبت دادن یک ملت یا یک کشور به نام خانواده حاکم، هویتی مستقل با نامی ویژه برای کشور تعیین

فرهنگی مستقیم وجود داشته است؛ سوم اینکه، چنین دیالوگ فرهنگی (زبانی) تا چه اندازه بر روند اثر گذارهای متقابل ایران و روم - که سهم برجسته‌ای در پیدایش و بالندگی تدریجی تمدن باختر زمین داشته - مؤثر افتاده است. به هر رو، آنچه در این دو بیت شعر آمده، ما را با این واقعیت انکار ناشدنی آشنای می‌سازد که دولت زیر نظر و هرام (بهرام گور ساسانی، ۴۳۸-۴۲۰ م.) در حکومت فدراتیو ساسانی با برپا ساختن ستون‌های مرزی میان ایران و توران (ترکمستان، قزاقستان، قرقیزستان، ازبکستان، و مغولستان کنونی با برخی تفاوت‌ها در دوره‌های گوناگون) در حقیقت «مرز» را به معنی خطی در فضا برای جدا ساختن «ما» از «آنها»، اختراع کرده است. فراتر، فردوسی حتی از مرز رودخانه‌ای در دوران ساسانیان سخن می‌گوید و یادآوری می‌کند که جیحون (آمودریا) رودخانه‌ای بوده که مرز ایران و توران در بستر آن قرار داده شده است؛ در حالی که مفهوم مرز یا مرز رودخانه‌ای در باختر زمین از مفاهیم اروپایی مربوط به سده نوزدهم شناخته می‌شود. و سرانجام اینکه با پیدایش عنوان جغرافیایی - سیاسی «ایران شهر» در دوران ساسانی برای همه سرزمین‌های عضو فدراسیون، ایرانیان مفهوم «سرزمین سیاسی» یا «کشور» را واقعیت بخشیده‌اند.

از تمدن‌های باستانی ایران آثاری در تمدن و فرهنگ کنونی ایران برجای مانده است، همانند زبان‌های ایرانی، از جمله زبان فارسی، که گرچه ساختار کنونی‌اش از ساختار دستوری زبان عربی اثر پذیرفته، ولی زبانی است که از پارس باستان (زبان پهلوی) دوران ساسانی گرفته شده است. برخی دیگر از زبان‌های ایرانی، از جمله زبان مازندرانی که زبان مادری نگارنده است، هم ساختار دستوری و هم بسیاری از واژه‌های باستانی ایران (زبان پهلوی) و دیگر زبان‌های هند و اروپایی را حفظ کرده و با دستور زبان و بسیاری از واژه‌های هند و اروپایی همانندی فراوان دارد. تقویم یزدگردی (جلالی)، برخی آیین‌های کهن همانند جشن‌های نوروزی و مهرگان، و مراسم سیزده فروردین، برخی پدیده‌های فرهنگی - اخلاقی همچون آزاد کردن کبوتر از قفس در جشن‌ها برای تشویق حمایت از حیوانات؛ اختراعات صنعتی همانند فرش بافی، ابریشم بافی، تولید شکر و ... برخی دیگر از آثار تمدنی ایران باستان به دیگر سرزمین‌ها رفته و از راه فرهنگ‌های واسطه به ایران بازگشته است، مانند کتوشلوار مردان که در اصل بسیار بلند و پرچین بوده به گونه‌ای که در سنگ‌بریده‌های تخت جمشید، نقش رستم، و دیگر جاها دیده می‌شود و به گونه‌ی کت بلند و شلوار به نسبت

● از آنچه صدها تاریخ‌شناس و تاریخ‌دان غربی و عرب گفته‌اند این نتیجه برمی‌آید که ایرانیان در دوران هخامنشی یک نظام سیاسی تازه و فدرال مانند پدیدار آورده‌اند و یکی از نخستین گونه‌های نظام سیاسی استوار بر احترام به هویت‌های ملی و مذهبی و قومی مردمان را با گرایش‌های جهانی آن آفریده‌اند.

است. همچنین مصراع «همان نیز جیحون میانجی به راه» یا باید «همو کرد جیحون میانجی به راه» بوده باشد، یا اینکه منظور فردوسی بیان چنین مفهوم و معنایی بوده است). یعنی، بهرام فرمان داد تا ستون‌هایی از سنگ و گچ برپا شود تا کسی از ایرانیان و ترکان و دیگران، جز با اجازه شاه، نتواند از آن بگذرد و هم ورود جیحون را حائل (سرحد = مرز رودخانه‌ای) میان ایران و توران قرار داد. این مورد را نمی‌توان به بحث پیرامون مفهوم سرحد محدود دانست، بلکه بی‌گمان باید آنرا به معنی تعیین مرز به مفهوم مدرن واژه گرفت.

فردوسی در هزار سال پیش گفته است که ششصد سال پیش از او ستون‌هایی مرزی برپا شده بوده است که ایرانیان و ترکان و دیگر مردمان اجازه نداشته‌اند از آن بگذرند مگر با نشان دادن اجازه‌نامه‌ای از شاه. این نمونه بسیار گویایی است از وجود خط مرزی در ایران باستان که با مفاهیم امروزی «مرز» برابری دارد. جالب‌تر اینکه اجازه‌نامه شاه برای گذشتن از مرز را می‌توان گذرنامه صادر شده از سوی حکومت ساسانی (همانند پاسپورت به مفهوم امروزی) دانست.

شایسته توجه است که با مطالعه درست و آگاهانه این بخش‌ها از شاهنامه فردوسی به چند نکته بسیار مهم پی‌می‌بریم: نخست اینکه، شاهنامه تا چه اندازه در تشریح شرایط سیاسی (دیپلماسی و روابط خارجی) و جغرافیای سیاسی (کشور داری) موشکاف بوده است؛ دوم اینکه، برخلاف پندار نادرست کنونی، گذشته از دیالوگ جنگ و صلح، میان ایران و قدرتهای رقیب دیالوگ سیاسی -

درخشان بوده و نقشی برجسته در تمدن بشر داشته است. حتی می‌دانیم که در پی حمله عرب، موسیقی ایرانی منسوخ شده و موسیقی دانانی تازه در دوران خلافت عباسی، همانند منصور که بیشتر از تبار ایرانی بودند، از بخشی از موسیقی ایرانی دوران ساسانی، موسیقی عربی (و موسیقی ترکی کنونی) را آفریده‌اند. از اواخر قاجاریه و اوایل دوران پهلوی نیز فرزندان دانشمند ایران در زمینه موسیقی، همانند کلنل علی نقی وزیری، توانسته‌اند بخش‌هایی از موسیقی ایرانی دوران ساسانی را از موسیقی عربی استخراج کنند؛ ولی بر ما روشن نیست که پیشرفت این هنر در دوران ساسانی تا چه اندازه و چگونه بوده است. حتی از چگونگی زندگی و خدمات هنری چهار موسیقی‌دان یاد شده و شیوه کار هر یک آگاهی درستی نداریم، چه رسد به اینکه بخواهیم درباره شیوه کار و ارزش خدمات هنری آنان داوری کنیم.

در مباحث اجتماعی-سیاسی-اخلاقی نیز وضع به همین گونه است. با این حال، برخی از باصطلاح صاحب‌نظران در مباحث تاریخی، بویژه تئوری چند ایرانیان، داوریهایی درباره حساسیت‌های اجتماعی در دوران ساسانی دارند که شاید بنیانی درست نداشته باشد. برای نمونه، برخی از پیروان اندیشه‌های کمونیستی در دوران معاصر، در مواردی، بر پایه گفته‌ای مهم درباره مشترک بودن زن و مال نزد مزدکیان در دوران ساسانی، آنان را کمونیست از گونه کمونیست‌های سده بیستم دانسته‌اند و به هم‌دردی با آنان نشسته‌اند. اینان توجه نکرده‌اند که جز اشاره‌هایی پراکنده در نوشته‌های برخی مورخان اسلامی و عرب، سندی معتبر و گویا در تأیید اشتراکی بودن مرام مزدکیان در دست نیست و موضوع از دید علمی بررسی نشده است. چه بسا آنچه به گونه اشاره و ایهام در برخی از نوشته‌های کهن آمده تهمتی برای بدنام کردن مزدکیان و موجه ساختن رفتارهای دشمنانه نسبت به آنان بوده است. در برداشتی ساده از گفته‌ای مهم، مزدکیان کمونیست یا سوسیالیست شمرده شده‌اند و انوشیروان نیز که گویا فرمان‌کشتن آنان را داده، بر پایه ارزشهای اجتماعی و معیارهای اخلاقی سده بیستم مورد داوری قرار می‌گیرد و «ستمکار» خوانده می‌شود. باید دانست که اسناد روشن‌کننده‌ای در مورد شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران پیش از اسلام در دست نیست که بر پایه آن بتوان دربارۀ رویدادهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن دوران به درستی داوری کرد، چه رسد به داوری نسبت به روحیات و معیارهای اخلاقی جامعه در آن دوران.

برچین در دوران ساسانی تا دوران قاجاری در آمد. گونه کنونی آن که شکلی اروپایی از کت و شلوار باستانی ایران است، در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم به ایران بازگشت. «پای جامه» ایران باستان از راه هند به اروپا رفت و در سده بیستم از راه فرهنگ فرانسوی به گونه «بیژاما» به ایران بازگشت. گرچه «پاپا»ی ایرانی از راه فرهنگ واسط عربی به اروپا رفته، ولی هنوز نتوانسته است جای گونه عربی آن را که «بابا» تلفظ می‌شود، در ایران بگیرد. برخی نامهای باستانی ایرانی به دیگر فرهنگ‌ها رفته و رنگی غربی یا عربی به خود گرفته و به ایران بازگشته و رایج شده است، چنان که «کوروش» (Cyrus) به اروپا رفته و توسط خود ایرانیان به غلط «سیروس» خوانده شده و به ایران برگشته و «خسرو» در عربی «کسرا» تلفظ شده و به همین گونه به ایران بازگشته و رایج شده است.

دوران ساسانی را تا چه اندازه می‌شناسیم؟

پس از فروپاشی شاهنشاهی هخامنشی، همه ایرانیان و همه کسانی که خواستند و توانستند بر ایران فرمان رانند، در اندیشه تجدید حیات ایران هخامنشی و بازسازی تمدن ایران باستان بوده‌اند. حتی اسکندر مقدونی که به ایران آمد چاره‌ای جز آن ندید که خود را جانشین برحق داریوش هخامنشی اعلام کند. نخستین تلاش ایرانیان برای تجدید حیات علمی و ادبی (رنسانس = renaissance) ایران هخامنشی، با پیدایش نظام حکومتی فدراتیو ساسانی واقعیت پیدا کرد. در آن دوران بود که، به گواهی همین اسناد و شواهد در دست، علوم و فنون، فلسفه، ادب و هنر اوجی تازه گرفت و از جهاتی، به مراحل بالاتری نسبت به دوران هخامنشی رسید. از آن پس نیز ایران و ایرانی پیوسته در اندیشه بازگشت به اصل هخامنشی و تجدید حیات تمدنی خود بوده است.

بی‌کمترین تردید، آگاهی ما از شرایط اجتماعی، اداری، سیاسی و فرهنگی دوران ساسانی بیشتر از آگاهی‌هایی است که از دوران‌های پیش از آن (هخامنشی و اشکانی) داریم. بیشترین بخش آگاهی از دوران ساسانی از منابع رومی، عربی و تا اندازه‌ای از شاهنامه فردوسی است. با این همه این مقدار آگاهی عمومی، پاسخ‌گوی همه پرسش‌های پژوهشی ما، بویژه در زمینه‌های فرهنگی و اخلاقی جامعه نیست.

برای نمونه، آشنایی ما با شرایط فکری-فرهنگی-هنری دوران ساسانی بسیار اندک است. می‌دانیم که هنر موسیقی در دوران ساسانی، با سربر آوردن موسیقی دانان برجسته‌ای چون باربد، نکبسا، رامتین و بامشاد، بسیار

شکر در خوزستان که از اختراعات ایرانیان دوران ساسانی است و ناگزیر در تخصص ویژه ایرانیان، تا چه اندازه و از چگونه خوب و تا چه اندازه از فلز استفاده می‌شده، چگونه می‌توان درباره‌ی اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی و احساسات مردمان در آن روزگار به داوری نشست؟

شادروان دکتر عبدالحسین زرین کوب که، بی‌گمان از برجسته‌ترین تاریخ‌نویسان دوران کنونی شمرده می‌شود، در کتاب خود می‌نویسد:

رژیم ساسانی به اندازه‌ای نزد عامه روستاییان و پیشه‌وران و اصناف منفور شده بود که حتی مصیبت تهدید بیگانه (عربان مسلمان) هم حس وفاداری به آن را در کسی تحریک نکرد.^{۲۷}

شور بختانه نویسنده دانشمند هیچ سند اصلی مربوط به دوران ساسانی یا دوران پس از آن در تأیید این نکته نشان نمی‌دهد، بلکه مطلب را به نقل از یک نویسنده ایرانی دیگر و آن دیگری به نقل از یکی دیگر آورده است. در نوشته یادشده که به علل شکست ایرانیان در برابر عربان اشاره دارد، در حالی از نفرت مردمان از رژیم ساسانی سخن به میان آمده است که سندی یا نوشته‌ای تاریخی درباره‌ی روحیات و

هر چه امروز از اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دوران ساسانی می‌دانیم تنها بر آمده از نوشته‌هایی عربی است؛ نوشته‌هایی چون تاریخ تبری (طبری)، تاریخ مسعودی، تاریخ یعقوبی و نوشته‌های ابن حوقل و استخری و دیگران که هیچ‌یک آگاهی‌رسانی از شرایط واقعی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران در آن دوران به دست نمی‌دهد. در چنین شرایطی، مطلبی مبهم و تأیید نشده از منابع عربی را پایه‌ی داوری قرار دادن درباره‌ی شرایط اخلاقی و اجتماعی کسانی که در دوران کمتر شناخته شده در چهارده سده پیش می‌زیسته‌اند و آنان را بر پایه‌ی معیارهای اخلاقی سده بیستم محاکمه و محکوم کردن، به هیچ‌رو جنبه علمی ندارد و تنها می‌تواند از پیش داوری‌ها و نتیجه‌گیری‌های سیاسی شتابزده و جهت‌دار مایه گرفته باشد. اگر اینان در بی‌توجیه نظر پیش ساخته خود نبودند و پژوهش علمی را هدف داشتند، بی‌گمان می‌بایست اشاره‌هایی مبهم به اشتراکی بودن شیوه زندگی مزدکیان در مورد زن و مال و ستمکار بودن انوشیروان به اتهام کشتن مزدکیان را با اسناد و نوشته‌های فراوان از همان منابع عربی در دوران انوشیروان می‌سنجیدند؛ نوشته‌هایی که در آنها در موارد بسیار از دادگری انوشیروان سخن رفته و بارها از وی بعنوان «دادگر» یاد شده است. این نوشته‌ها از خود ایرانیان در دوران ساسانی نیست که از رئیس کشور خود به نیکی یاد کرده باشند؛ از عربانی است که با ایرانیان در ستیز بوده‌اند و نمی‌توانسته‌اند دچار احساس ستایش نسبت به ایران و ایرانیان باشند. این نوشته‌ها آشکار می‌سازد که «دادگری انوشیروان» در دوران فرمانروایی ساسانیان و پس از آنان، در سنجش با معیارهای اخلاقی همان زمان، به اندازه‌ای روشن بوده که از پیامبر اسلام (ص) نقل کرده‌اند که «أَنتِی وُلِّدْتُ قَیْ زَمَنِ مَلِکِ الْعَادِلِ = همانا من در دوران پادشاه دادگر زاده شدم». برخی در اصالت این حدیث نبوی تردید روا می‌دارند، ولی نکته‌ی تردیدناپذیر این است که خلیفه دوم و یار و همنشین پیامبر اسلام نیز گفته است «أَنتِی تَعَلَّمْتُ الْعَدْلَ مِنْ کَسْرِی = همانا دادگری را از کسری (خسرو انوشیروان) آموخته‌ام».^{۲۸}

در همین راستا باز هم شایان توجه است، در حالی که هزار و چهارصد سال مطالعه و بررسی تاریخی از سوی ایرانیان و عربان و دیگران، بویژه در باختر زمین، هنوز نتوانسته است استادی روشن‌کننده جزئیات زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در دوران ساسانی به دست دهد، یا اینکه، برای نمونه، هنوز نمی‌دانیم در ماشینهای ساخت

● هر اندازه دشمنان هویت ایرانی (مانند

حزب بعث پیشین عراق) این تمدن و این هویت را «امپراتوری پارس» بخوانند و پیروان قوم‌گرایی‌های جدایی‌خواهانه از این دشمن‌کامی‌ها اثر پذیرفته باشند و بخواهند از راه بدگویی و یاوه‌سرایی درباره‌ی «پارس» و «پارسیان»، ایران را به سوی تجزیه بکشانند، راه به جایی نخواهند برد چرا که نگهدارنده ایران همان آیکونوگرافی چند هزار ساله‌ای است که ایران را پدید آورده و در کوره‌ی زمان گذاخته و از هویت ایرانی آلیاژی ساخته است که در مقام «علت وجودی» (raison d'etre) ایران، اقوام ایرانی را در پهنه‌ی این مرز و بوم به هم پیوسته و پابرجا داشته است.

مدعی آگاهی گسترده از اوضاع اخلاقی و اجتماعی و فساد دستگاه‌های دولتی در دوران ساسانی شد و با جرأت و قاطعیت از «تفر» مردمان نسبت به رژیم در آن دوران ناشناخته سخن به میان آورد و این موارد را علل اصلی شکست نظامی ایرانیان قلمداد کرد؟

تاریخ نویسان در سراسر سده‌های اسلامی، علت شکست ایرانیان در آن جنگ‌ها را نیروی تازه ایمان دینی مسلمانان دانسته‌اند. در برابر، ایرانیان از چنان ایمان تازه و پرخروشی بی‌بهره و به‌زندگی آسوده و مسائل عادی زندگی خو گرفته بودند و انتظار چنین تهاجم ایمانی را نداشتند. این استدلال نه تنها مستند به اسناد و نوشته‌های تاریخی فراوان است، که منطقی‌تر نیز می‌نماید. پرسش دیگری که در این مورد مطرح می‌شود این است که چگونه در دنیای گمانه‌زنی‌ها و فرض کردن‌ها، فساد اخلاقی و کج رفتاری دستگاه دولت در دوران ساسانی و گسترش «تفر» مردمان از آن دستگاه عامل یا علت اصلی شکست ایرانیان از عربان مهاجم شمرده می‌شود، ولی این نکته به ذهن نمی‌رسد که شاید علت شکست نظامی ایرانیان این بوده باشد که ارتش ایران، ارتشی منظم با ساختاری امپراتوری بوده که برای رویارویی با ارتش‌های منظم و کارآمد امپراتوری‌های رقیب، همانند ارتش امپراتوری روم، تربیت شده و سازمان یافته بوده و کمترین آمادگی برای درگیر شدن در جنگی نامنظم و نیمه چریکی و رویاروی شدن با کسانی را نداشته است که شمشیر به‌دست، جان برکف، الله اکبر بر زبان و هلهله کنان یورش آورده‌اند؟ چنین گمانی نمی‌تواند چندان غیر منطقی و دور از حقیقت باشد. مگر نه این است که ارتش بزرگ، مجهز و کارآمد ابر قدرت جهانی در نیمه دوم سده بیستم، در ویتنام در جنگ‌های نیمه چریکی در برابر ملتی کوچک و گرسنه ولی برخوردار از نیروی ایمان به استقلال و هویت ملی، از پای درآمد و پس از سال‌ها تلاش، شکستی دلخراش را پذیرفت؟

عربان و هویت ایرانی

از همان نخستین سال‌هایی که ایران به قلمرو خلافت عربی دمشق پیوست (میان سده هفتم میلادی) جنبش‌های ایران گرایانه در این سرزمین آغاز شد. این جنبش‌ها با هدف نگهداشت فرهنگ ایرانی و باز ساختن استقلال سیاسی کشور، در همه جنبه‌های زندگی اجتماعی مردمان این سرزمین خودنمایی کرد: از زبان گرفته تا هنرها، ادبیات، دانش‌ها و تکنولوژی، مذهب، دیدهای اجتماعی و... این جنبش‌ها از هنگامی آغاز شد که ایرانیان از امام حسین (ع) نوه پیامبر اکرم (ص) دعوت کردند به ایران بیایند و مبارزانش با

احساسات مردمان آن دوران در دست نداریم و آنچه تا کنون در این زمینه در دوران معاصر نوشته شده بیشتر بر پایه گمان و برداشت از قرینه‌ها یا غرض‌ورزی بوده است. در این راستا و به همین شیوه نادرست کتاب‌هایی در ایران با هدف اهانت به ایران و ایرانی بودن به چاپ رسیده است و می‌رسد که اگر خوانندگان هم پیدا کنند، دلیل آن ناآشنایی عمومی با انگیزه‌های انتشار این گونه نوشته‌های ضد ایرانی غیر مستند است و بس. از سوی دیگر این نکته نیز درخور توجه فراوان است که چاپ و انتشار این گونه کتاب‌های سراسر اهانت به ایران و هویت باستانی‌ش در ایران تنها می‌تواند ثابت کننده این حقیقت باشد که فرهنگ و تمدن ایرانی که از آغاز غیر قبیله‌ای بوده و بر پایه چند گانه بودن محیط سیاسی گسترش یافته، آموخته است که دیگران و دگراندیشی را «تحمّل» کند و این تحمّل کردن «دیگران» و «دگراندیشان» به صورت یکی از ویژگی‌های افتخار آفرین و دموکراتیک هویت و تمدن ایرانی در آمده است. برای دریافتن درستی این گفته کافی است ببینیم آیا کتاب‌هایی در اهانت به پان‌ترکیزم و هویت ترکی یا در اهانت به پان‌عربیزم و هویت عربی در کشورهای همسایه ایران اجازه چاپ و انتشار می‌یابد؟

به هر رو در بحث پیرامون نکته بالا از کتاب استاد زرین کوب، باید دانست که این فرض و گمان که رنگ داوری قاطع در مورد روحيات و احساسات مردمان در دوران ساسانی به خود می‌گیرد، بر آمده از پذیرش چشم بسته نظریه یا ادعایی است که در دو-سه دهه اخیر درباره علل شکست ایرانیان از عربان در جنگ‌های جلولا، نهاوند، و قادسیه در ایران مطرح شده است مبنی بر اینکه علت شکست ایرانیان، فساد گسترده یا مطلق و ستمگری دستگاه دولت ساسانی در سایه گسترش نفوذ مغان در آن بوده است.

گفتنی است در حالی که ایرانیان جز برخی نوشته‌های عربی هیچ سند روشن و معتبری درباره اوضاع ایران در دوران پیش از اسلام در اختیار ندارند؛ در حالی که می‌گویند او ستا تنها کتاب ایران باستان است که چون پارسیان کو چنده آنرا به هندوستان برده‌اند بر جای مانده است؛ در حالی که حتی خدای نامه را که گفته می‌شود فردوسی شاهنامه را بر پایه آن آفریده است، کسی ندیده و معروف است که در همان هنگام ناپدید شده است؛ در حالی که نه تنها به آتش کشیده شدن کتابخانه‌های دوران ساسانی از سوی عربان مورد تردید برخی کسان قرار می‌گیرد و برخی دیگر حتی وجود کتاب و کتابخانه در ایران باستان را باور ندارند؛ چگونه می‌توان

روی کار آمدن عباسیان در ۷۵۰م خلافت از دمشق به بغداد منتقل شد، والایی یافتن فرهنگ ایرانی (در جهان اسلام) آغاز گردید....
در برابر این نظریه، تاریخ‌دان دیگری، آر. لوی، باور دارد که آیین و فرهنگ ایرانی مدّت‌ها پیش از انتقال خلافت از دمشق به بغداد، اثر گذاری بر امپراتوری عرب را آغاز کرده بود. او می‌نویسد:^{۵۰}

در سال‌هایی به نسبت اندک پس از حمله (عرب)، جوانان وابسته به دستگاه خلافت اموی، لباس‌های بافت محلی خود را دور انداختند و لباس‌های گرانبهای ابریشمین گلدار دوخته شده به شیوه ایرانی بر تن کردند؛ همانند ایرانیان، غذاهای ایرانی می‌خوردند و شیوه غذا خوردن ایرانیان در پیش گرفتند و اینها از واردات (فرهنگی) از پارس بود. اندکی جلوتر، در همین نوشته‌ها، پرفسور لوی می‌نویسد:^{۵۱}

... نوشته‌ای در زمینه سیاست و تاریخ در اوایل سده چهاردهم (میلادی) فاش می‌کند هنگامی که عمر، در اوج گستردگی خلافتش، در اندیشه سرو سامان دادن و تقسیم کردن غنایمی جنگی بود که به مرکز سرازیر می‌شد، از رایزنی يك ایرانی برخوردار شد که روزگاری در سازمان اداری ساسانی خدمت کرده بود. این شخص پیشنهاد تشکیل دیوان یا اداره ثبت و کنترل در آمدها را داد و این هسته‌ای بود که ماشین اداری حکومتی از آن پدید آمد و صدها سال به خلافت خدمت کرد....^{۵۲}

اسلام و هویت ایرانی

فرا آمدن اسلام و گسترش آن در فلات ایران اثر ژرفی در این کشور، بعنوان يك قدرت سیاسی و يك هویت، نهاد و دگرگونیهای فرهنگی و مدنی بزرگی در ایران پدید آورد. دینی تازه و پر نیرو به ایران هدیه شد و از ایران هدایای فرهنگی و مدنی بسیار دریافت کرد: اخترشناسی، پزشکی، کیمیاگری (شیمی)، صنایع گوناگون، هنرها و دست‌ساخت‌ها و معماری، فلسفه، عرفان، کلام و فقه....
خلافت بغداد نظام حکومتی فدراتیورا که پیش از اسلام از راه واپسین حکومت‌های رومی به باخترزمین رخنه کرده بود، با همان ویژگی‌ها، اقتباس کرد. از سوی دیگر، اسلام شیعی در تجدید حیات ایرانی در دوران پس از اسلام تأثیری بسزا داشت. ایرانیان تشیع را که هماهنگی بیشتری با

● از همان نخستین سال‌هایی که ایران به قلمرو خلافت عربی دمشق پیوست (میانۀ سده هفتم میلادی) جنبش‌های ایران گرایانه در این سرزمین آغاز شد. این جنبش‌ها با هدف نگهداشت فرهنگ ایرانی و بازساختن استقلال سیاسی کشور، در همه جنبه‌های زندگی اجتماعی مردمان این سرزمین خودنمایی کرد: از زبان گرفته تا هنرها، ادبیات، دانش‌ها و تکنولوژی، مذهب، دیدهای اجتماعی و...
خلافت اموی دمشق (۷۴۹-۶۶۱م) را در این سرزمین پی‌گیری کند. پس از آن، این جنبش و تلاش‌ها پیوسته خود را به گونه‌ای نشان داد: هر مزان (ابومسلم خراسانی) به فرماندهی ارتش امپراتوری اموی رسید و آن امپراتوری را سرنگون کرد. او با امام جعفر صادق (ع) بیعت کرد و با بی‌میلی ایشان به خلیفه‌گری، عباسیان را به خلافت رساند و بر آنان نیز شورید؛ وزیران برمکی (۸۳۵-۷۸۱م) سازمان اداری خلافت عباسی را بر پایه سازمان اداری و تقسیمات کشوری ساسانیان پی‌ریزی کردند؛ طاهر ذوالیمینین (۸۲۲-۸۲۱م) در خراسان و مازیار در مازندران (در همان دوران) درفش استقلال افراشتند؛ یعقوب لیث صفاری (۸۷۹-۸۶۷م) در سیستان بر خلیفه عباسی شورید و از شاعران دربارش خواست به زبانی (عربی) شعر نگویند که او نمی‌داند.^{۴۸} تالبوت رایش می‌نویسد:^{۴۹}

در زمینه سیاسی، پیروزی (عربان در ایران) کامل شد؛ اما در زمینه فرهنگی این پیروزی کوتاه بود، چرا که فرهنگ کهن ایران را نمی‌شد يك شبه از میان برد، بویژه اینکه عربان چیز اندکی از خود داشتند که بتوانند جانشین آن سازند.... هنرهای ایرانی، اندیشه‌های ایرانی، فرهنگ ایرانی، همه و همه برجا ماند تا در خدمت اسلام شکوفایی تازه یابد و (از آغاز سده هشتم میلادی) با برخورداری از نیروی تازه (اسلام) در پهنه‌ای بسی گسترده‌تر اثر گذارد.... هنگامی که با

ارزش‌های فرهنگی و سنتی‌شان داشت با آغوش باز پذیرفتند و در پرتو آن کوشیدند هویت فرهنگی و سیاسی خود را زنده کنند. در پرتو همین درایت ملی و همین حمایت ژئوپولیتیک بود که ایرانیان نخست استقلال خود را در برابر خلافت عربی به دست آوردند و آنگاه از چیره شدن خلافت عثمانی بر ایران و خاور جهان اسلام جلوگیری کردند. بدین سان، تشیع با بن‌مایه‌های ملی ایرانیان در آمیخت و بازپسدادی ایران سیاسی را یاری داد. در حالی که هویت ایرانی سخت از اندیشه‌ها و ایده‌های اسلامی اثرپذیرفت، در پیدایش تمدن اسلامی نقشی بی‌همتا بر عهده گرفت و کشور ایران پیروزمندان زبانه‌زبان و ویژه شماری از آیین‌ها و ارزش‌های باستانی خود را نگه داشت.

ارزش‌های فرهنگی و سنتی‌شان داشت با آغوش باز پذیرفتند و در پرتو آن کوشیدند هویت فرهنگی و سیاسی خود را زنده کنند. در پرتو همین درایت ملی و همین حمایت ژئوپولیتیک بود که ایرانیان نخست استقلال خود را در برابر خلافت عربی به دست آوردند و آنگاه از چیره شدن خلافت عثمانی بر ایران و خاور جهان اسلام جلوگیری کردند. بدین سان، تشیع با بن‌مایه‌های ملی ایرانیان در آمیخت و بازپسدادی ایران سیاسی را یاری داد. در حالی که هویت ایرانی سخت از اندیشه‌ها و ایده‌های اسلامی اثرپذیرفت، در پیدایش تمدن اسلامی نقشی بی‌همتا بر عهده گرفت و کشور ایران پیروزمندان زبانه‌زبان و ویژه شماری از آیین‌ها و ارزش‌های باستانی خود را نگه داشت.

خلیفه دوم (رض) (۶۴۴-۶۳۴م) که گفته بود دادگری را از خسرو و نوشیروان آموخته است به هنگام پی‌ریزی ساختار سیاسی و اداری حکومت در خلافت اسلامی، حاکمیت خلیفه را بنیاد نهاد، ولی اصل انتخاب خلیفه برای همه عمر را حفظ کرد و خلافت در خاندان بنی‌هاشم از کنفدراسیون قریش ماند. این سنت پس از خلفای راشدین شکسته شد و بنی‌امیه و بنی‌عباس خلافت را از آن خود کردند. گذشته از اثرگذاری فرهنگ و سازمان سیاسی-اداری ایرانی بر خلافت رو به گسترش عربی، ایرانیان جنبشی را در درون خلافت آغاز کردند که هدف آن بازسازی استقلال سیاسی و فرهنگی ایران بود. این جنبش جلوه‌های گوناگون یافت. از یک سو، مبارزات مسلحانه‌ای در گوشه و کنار کشور آغاز شد که به پیدایش حکومت‌های محلی چون طاهریان (۸۷۳-۸۲۱م) در خراسان، سامانیان (۱۰۰۵-۸۱۹م)، بازماندگان ساسانیان در جایی که امروز تاجیکستان خوانده می‌شود، صفاریان (۹۴۵-۸۶۷م) در سیستان و سرزمین‌های خاوری ایران، دیلمیان (۱۰۵۵-۹۳۲م) در جنوب دریای خزر، سلجوقیان (۱۱۹۴-۱۰۳۸م) در آسیای مرکزی، غزنویان (۱۱۸۶-۹۹۸م) در جایی که امروز افغانستان خوانده می‌شود، اتابکان و... انجامید.

اینها نام سلسله‌های شناخته شده‌تری است که حکومت‌های نیمه مستقل با قلمروهای گوناگون در بخش‌هایی از فلات ایران پدید آوردند و بیشتر تاریخ‌نویسان این حقیقت را نادیده گرفته‌اند که چند شاخه از خاندان ساسانی حکومت بر بخش‌هایی دور افتاده یا دشوار از دید دستیابی را سده‌ها پس از افتادن ایران زیر خلافت عربی ادامه داده‌اند. آنان بازماندگان حکومت‌های مرزدار در دولت

گذشته از جنبه‌های دینی و تاریخی، توجه روزافزون ایرانیان به تشیع معلول آمیزه‌ای از عوامل جغرافیایی-سیاسی زیر بود:

۱- از آنجا که گروه حاکم در خلافت عباسی پیرو مذهب تسنن بودند، از تشیع بعنوان مذهب مستضعفان، ستم‌دیدگان و گروه‌های محروم ایرانی استقبال شد. طبیعتاً «اعتراض کننده» تشیع دلیل این استقبال بود. بدین سان، تشیع بر سر هم به گونه‌ای دین دهقانان در ایران درآمد؛ دهقانیانی که از زمین‌داران و حاکمان، یعنی طبقات سنی مذهب بالای جامعه که از سوی خلافت بغداد پشتیبانی می‌شدند، ناخشنود بودند.

۲- تأکید ویژه در تشیع بر امامت فرزندان پیامبر اسلام (ص) که مورد ستم بودند و از خلافت‌های دمشق و بغداد شکنجه و آزار می‌دیدند، همدردی طبیعی و ویژه‌ای در میان توده‌های محروم و ستم‌دیده ایران پدید آورد.

۳- امامت موروثی در تشیع که با برخی ویژگی‌های فرهنگ و آیین ایرانی همخوان بود، کشش خاصی برای ایرانیان داشت.

۴- ازدواج امام سوم شیعیان حسین بن علی (ع) (۷۱۲-۶۸۰م) با «شهربانو»، شاهدخت ایرانی، دختر یزدگرد سوم ساسانی و اینکه فرزندان آنان امام زین‌العابدین (ع) و فرزندان و نوادگان ایشان از سوی ماسد ایرانی شمرده می‌شدند، و همچنین ازدواج امام جعفر صادق (ع) با بانوی

آن فتوای تحریم تنباکو است که سخت به سود آزادی خواهی ایرانیان بوده است. برخلاف این وضع، شیعه با قرار دادن دادگری در مرکز باورهای دینی و اندیشه‌های اجتماعی، در صورت وجود ایمان، پی‌گیری عملی، و اجرای درست، می‌تواند، بیش از هر دین و مذهب دیگری در جهان، زمینه‌های اجتماعی را برای واقعیت یافتن دموکراسی هموار سازد. شاید بتوان گفت که بیشترین پیشرفت به سوی دموکراسی در خاورمیانه عربی، از آن جوامع دارنده اکثریت شیعی، مانند لبنان در گذشته و بحرین در حال حاضر، بوده است. ایران و عراق که هر دو از اکثریت شیعی برخوردارند نمونه‌هایی تازه‌اند از پیشرفت‌های نسبی جامعه در زمینه اندیشه‌های دموکراتیک. (دنباله دارد)

پی‌نوشتا

23. L. Lockhart, "Persia as Seen in the West", in A.J. Arberry ed., *The Legacy of Persia*, Oxford, Clarendon 1953, p. 326.

۲۴. همان.

۲۵. کاظم ودیعی، مقدمه‌ای بر جغرافیای انسانی ایران، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۵۳، صص ۱۶۰-۱۵۹.

26. Peter Louis Templeton, *The Persian Prince*, The Persian Prince Publication, London 1979, p. 14.

27. Fillipani-Ronconi, 1978, pp. 51-83.

28. Templeton, 1979, p. 15.

۲۹. متن این فرمان یا منشور به زبان آکادی و به گونه استوانه‌ای است که هم‌اکنون در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود.

۳۰. اشاره به تقسیم سرزمینهای مشترک‌المنافع هخامنشی به چهار

● تشیع با بن‌مایه‌های ملی ایرانیان در آمیخت و بازپیدایی ایران سیاسی را یاری داد. در حالی که هویت ایرانی سخت از اندیشه‌ها و ایده‌های اسلامی اثر پذیرفت، در پیدایش تمدن اسلامی نقشی بی‌همتا بر عهده گرفت و کشور ایران پیروزمندان زبانه ویژه و شماری از آیین‌ها و ارزش‌های باستانی خود را نگه داشت.

ایرانی «سوسن» (مادر امام موسی کاظم (ع)) و از دواج امام موسی کاظم با بانوی ایرانی «نجمه» (مادر امام رضا (ع)) از دیگر عوامل گرایش طبیعی ایرانیان به تشیع بود.

۵. شاید مهمتر از همه اینکه ایرانیان با گراییدن به تشیع، ضمن مسلمان بودن، حتی می‌توانستند از دید مذهبی نیز خود را از عربان جدا و متمایز نشان دهند.

بدین سان، تشیع به گونه‌بخش مهمی از جنبش فرهنگی ایرانیان برای رسیدن به استقلال و دوباره‌سازی فرهنگ و هویت ملی در آمد. سده‌ها پس از آن که صفویان (۱۷۲۲-۱۵۰۱م) در ایران به قدرت رسیدند و خود را در خاور امپراتوری سنتی مذهب عثمانی رویارو دیدند، تشیع را مذهب رسمی کشور اعلام کردند و ایرانیان از آن پس با سرعت بیشتری به آن روی آوردند.

تشییعی که در اینجا مورد بحث قرار می‌گیرد، از دید نقش آفرینی سیاسی (جغرافیای سیاسی)، با بنیادگرایی اسلامی در روزگار ما تفاوت دارد. بنیادگرایی اسلامی کنونی بر اصل «جهانی بودن اسلام» استوار است و شاخه‌گرایی سیاسی-مذهبی را در آن راهی نیست. تشیع مورد بررسی در این نوشته، پدیده‌ای آیکونوگرافیک است با نقش آفرینی در زمینه ژئوپلیتیک و ویژه‌ای که بقای ایران را تضمین کرده است. دکتر علی شریعتی کوشیده است برای جدا ساختن این دو گونه نقش آفرینی، اصطلاحاتی چون «شیعه علوی» و «شیعه صفوی» به کار برد. بهره‌گیری از این اصطلاحات بی‌گمان تداعی کننده اصالت یک نقش تشیع در ایران در برابر اصالت نداشتن دیگری است. در مباحث جغرافیایی، از جمله این نوشتار، این گونه ارزیابی‌ها و داوری‌ها جایبی ندارد. آنچه می‌تواند مطرح شود این است که هر یک از دو نقش یاد شده، جای خود را دارد و اثری ویژه داشته است: یکی در جامعه ایرانی و باورهای دینی اثر گذار بوده است و دیگری در جغرافیای سیاسی ایران و نقش آفرینی این کشور در ژئوپلیتیک منطقه‌ای. و سرانجام اینکه، گرچه تشیع در نیمه دوم روزگار صفویان (پس از شاه عباس بزرگ)، در سایه یک دیدگاه تازه ژئوپلیتیکی در برابر عثمانیان، سخت به خرافه و خرافه پرستی کشیده شد، ولی آنان که تشیع را به این دلیل و نیز به علت «اجتهاد و تقلید» مانع گسترش اندیشه‌های دموکراتیک در ایران دانسته‌اند، سخت در اشتباهند. اجتهاد و تقلید محدود به امور به شرایط و فرائض دینی همانند شرایط نماز و روزه است و کمتر به امور سیاسی مربوط می‌شود. از آغاز سده بیستم و از مشروطیت تا کنون شمار فتواهای سیاسی صادر شده که به ثمر رسیده، از «یک» فراتر نمی‌رود و

● با افزایش فشار بر ایرانیان و ایرانی گری
از سوی سازمان امنیتی خلافت عباسی و
افزایش ستم به ایرانیان، شیعه گرایی هر چه
بیشتر مورد توجه قرار گرفت و با ایرانی گری
در آمیخت.

صص ۴-۱۵.

۴۴. شاهنامه فردوسی، انتشارات جاویدان، تهران ۱۳۸۵، جلد سوم،

ص ۳۹۴.

۴۵. همان.

۴۶. مقدسی، معروف به البشاری، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم

چاپ دوم، لیدن، ۱۹۰۶، ص ۸.

۴۷. عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، تهران ۱۳۶۸،

انتشارات امیر کبیر، ص ۴۵.

۴۸. ذبیح اله صفا، تاریخ ادبیات ایران، چاپ ششم، جلد یکم،

صص ۱۶۵، ۱۶۶.

49. Talbot Rice, "Persia and Byzantium", in A. J. Arberry ed. *The Legacy of Persia*, Oxford, Clarendon 1953, p. 41.

50. R. Levy, "Persia and the Arabs", in A.J. Arberry ed. *The Legacy of Persia*, op. cit., p. 74.

۵۱. برای آشنایی بیشتر با این مبحث، نگاه کنید به: پیروز مجتهدزاده،

شهرستان نور، چاپ صبح امروز، تهران ۱۳۵۲.

۵۲. در پیشگفتاری بر این نظریه، دیوید میترانی می نویسد: «در جایی

میان دو دریای بالتیک و آدریاتیک، پیوسته برده ای وجود داشته است.

این برده، گاه برده سیاستها بوده یا برده آرمانها و باورهای مذهبی،

سرزمینی شگفت آور با چیزی از جادوگری سیاسی در آن. این

برداشت از آنجا پامی گیرد که چند جنبش سیاسی و اجتماعی که بدان

رسیدند، نابود شدند. رومیان کوشیدند پیرامون جنوبی آن را دور زنند،

ولی پس از تلاش فراوان پای پس نهادند. ترکان در اوج اقتدار خود به

این خط رسیدند، ولی نتوانستند از آن بگذرند. جویبار آتشین

پروتستانیزم باختری به آن سوی این برده رخنه نکرد و کلیسای

خاوری در پشت آن ماند. حتی در روزگار توسعه اقتصادی نزدیک تر به

ما، انقلاب صنعتی از آن عبور نکرد...»

David Mitrani, "Evolution of the Middle Zone", *Annals of American Political and Social Science*, September 1950.

53. Pio Fillipani- Ronconi, op cit, p. 57.

کشور بزرگ که هر یک به کشورهای کوچکتر تقسیم می شده است.
31. Templeton 1979, p. 15.

32. Mojtabeh-Zadeh, Pirouz, 1974: "New Studies on the Royal Road", translation from Victor W. Von Hagen's article in *The Geographical Magazine* of June 1947, as appeared in monthly *Daneshmand* (Scientist) of Tehran, Vol. 11, No. 11 (Series No. 131), September.

۳۳. يك صفحه برتری یا از هر فلز دیگری در فارسی «جام» خوانده می شود. همچنین کاسه ای فلزین یا بلورین را «جام» گویند. از سوی دیگر، شاهنامه فردوسی از جمشید شاه افسانه ای، بنیادگذار ایران، یاد می کند که «جام جهان نما داشت. از این مفهوم، میث = myth «گوی بلورین طالع بینی» در همه فرهنگ های هند و اروپایی آمده است. بر این اساس، نگارنده باور دارد که جمشید شاه افسانه ای کسی جز داریوش شاه هخامنشی، دارنده جامی از نقشه جاده شاهنشاهی و جهان مستمن آن روزگاران نبوده است. دلایل دیگری این باور را توان می بخشند که شرح آن در این نوشته نمی گنجد.

۳۴. پیش از آن، بابلیان شکل هایی کلی از برداشت خود از اشکال جغرافیایی جهان بر جای گذارند.

۳۵. برای آشنایی بیشتر با این گونه مباحث در تاریخ تمدن ایران باستان، نگاه کنید به کتاب پژوهشی، مستند، و پر اهمیت «میراث پارس = The Legacy of Persia» تهیه شده از سوی هشت تن از تاریخ شناسان نامدار باختر زمین به ویراستاری پروفیسور آربری A.J. Arbery، استاد دانشگاه کمبریج، چاپ دانشگاه آکسفورد، سال ۱۹۵۳.

۳۶. نگاه کنید به: پیروز مجتهدزاده، شیخ نشین های خلیج فارس، انتشارات عطایی، تهران ۱۳۴۹، ص ۳۱.

37. E. A. Walis, *A History of Egypt*, London 1902, p.64.

38. R.H Major, *India in the Fifteenth Century*, London 1856, p. 15.

۳۹. شاهنامه فردوسی، انتشارات جاویدان، تهران ۱۳۶۴، جلد سوم، ص ۳۳۰.

۴۰. پروفیسور ژان گاتمن Jean Gottmann در یادداشت جداگانه ای به تاریخ ۱۹ مه ۱۹۹۳ به نگارنده، نقل قول از نامه های خصوصی یاد شده اش را مجاز ساخت.

41. Pio Fillipani- Ronconi, op. cit., pp. 51-2.

42. Pirouz Mojtabeh - Zadeh, *The Amirs of the Borderlands and Eastern Iranian Borders*, Uroseevic Research Foundation Publication, London 1996, p.22.

۴۳. نگاه کنید به: پیروز مجتهدزاده، «مرز در بینش سیاسی و شیوه حکومتی ایران باستان» اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال نوزدهم، شماره ۱۱ و ۱۲ (شماره ۲۱۶-۲۱۵)، مرداد و شهریور ۱۳۸۴.